

باباشمل

بابا شمل را بابت منتقل منتهی به حزب اتحادیه جمعیتی نیست

پنجشنبه ۳۱ فروردین ماه ۱۳۲۳

(نک شماره ۵۰ در هر ماه ۳۰۰ ریال)

سال دوم - شماره مسلسل ۵۰



(مکتبخانه میرزا مندصادق در میدان بهارستان)

باباشمل (خطاب به حاجی مطلق) - باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ !!

ش
چی میکن آروم باش
به
آش واسه مه خوبه
لا
ت دساتو بالا
دم
شنکی بسکه خوردم
که
ن بچه های دیکه
ش
نام همه میخان آش
ه
ت دو تا ملاغه
ش
باش وازون جاش
ام
ن که جزء چاقام
ود
ردم خوردم زبس دود
لو
ن بنده سه کیلو
ی؟
ن تو آش نمیدی
ری
نو بی آش میداری ؟
ومی
ا به دو تا کلومی
آش
کم میکنن دس وپاش
اره
یت آشو بار بناره
لت
بی هیچ دلیل وعلت
چونه
همندازه این میونه
زم
ی اشک واسهت بریزم
ایت
ه چیز بکم برایت
ت
چون کوسه فکر ریشه
او نکه فکر خویشه
میچ آبی گرم نمیشه
مهندس الشعرا

گگی باباشمل

شبهه منتشر میشود
ر مسئول : رضا گنجی
یان شاه آباد جنب کوچه
م تلفن : ۵۲-۸۶
مسترد نمیشود . اداره
اصلاح مقالات وارده
ایچ خصوصی و آگهیها

اشترک

۳۰۰ ریال

» ۱۰۰

روز پس از انتشار دو

مالک پرت سعید!!!

دکتر آقا، مالک پرت سعید!
عینک شاخیش کردش جا بجا
آره جونم دکتر فلفل مزاج
لولهنگت دیگه ور میداره آب
بالا غیرت دیگه حالا چن کلوم
مردمای لوطی. باباشمل
هم محل ها ناخوش و زردمبون
نه فلوس دارن نه حب نه گنگنه
از تب و نوبه همه در نق و نق
آخه این ملت اگه از بین بره
تا نباشن زنده این بیچاره ها
این دم و دسگا و عیش و راحتی
کی فراهم میشدی واسه شما
تا نباشه زارع صحرای لوت!
تا نرسد پیره زن در افجه دوک!
تا ندان اینا بدولت مالیات
تا شام حالا وزیر او بشین
حالا این بیچاره های مردنی
ناخوشی هم میده هی آزارشون

چم بکن جونم حواست را درست
چون ملت دیگه حالا دست تست!

مهندس الشعرا

نعمت هستی را بتو ارزانی داشتیم که در دنیا استخوان بخوری و مال دیگرانو حفظ کنی وزیر آفتاب و بارون در سرما و گرما زندگی کنی و شب تاصبح هم زوزه بکشی و سی سال هم عمر بهت مرحمت فرمودیم. بدبخت سگه دیدکارش زاره، دمبی تکان داد و زوزه کشید و التماس کرد که ای خداوند عالم این سرنوشت زشت و این عمر دراز باهم سازش ندارند. حالا که وظیفه من معلومه لا اقل لطف فرما که ده سال بیشتر زندگی نکنم و بعدش هم زهر را از دست آجانا نوش جان کنم و لاشه ام تو خیا بونای تهرون بمونه تا بیوسه. خداوند عالم رحمش اومد و عمر سگه را هم ده سال کرد.

آخر سر آدم را صدا کرد و فرمود: ای آدم میدونی که ماتو را از آب و خاک آفریدیم و اشرف مخلوقات قرار دادیم که درد دنیا خوش بچری و خوش بگردی، الاغ بهت سواری بده و سگ با سبوتیتو بکنه. سی سال هم عمر بتوعطا فرمودیم! آدم طمعکار بسجده افتاد و عرض کرد خداوند این سی سال عمر برای من که، بمر من اضافه کن. خطاب اومد که خواهش تورا پذیرفتیم و بیست سال بقیه عمر الاغ

«بقیه در صفحه ۳»

توی ماشین وزارت چون کمید
باخودش گف من کجا اینجا کجا؟
تو وزیر هستی نه برگ اسفناج!
دم کلفتا میبرت از تو حساب
گوش بده خوب، بشنو از پیر غلوم
از تو دارن دیگه امید عمل
بی کس و بی چاره و بی دارون
ورمیرن یا با شپش یا با کنه
از ترا خم چشمشون کور منجنق!
میخوره کار شما ها هم گره
این یخه چرکای تنبون پاره ها
این همه مبل و اساس قیمتی
ای فدای نقش رو کاسه شما
میکنن خربولا باچی هارت و پورت؟
آخه جانم این چرت و
میدی بیرون و مارو پیش
هم خیال میکنی فتح خبیر
چرا بیخودی سرپیری اینها
صدتا به قازو واسه بابا
صندلیت سبد کاغذ باطله
مگه بیکار بودی و
دی ماهتو وسط فروردین و
یاسر اشبخت رو و واشش
خود درخته؟
من اونروز که چن کلمه
بیچه افتاد و سرو صداس
حرف حسابی جواب بدی
نکنی، نه اینکه ور داری
بفرستی و دردمو تازه کنی
حیف این کاغذ ها که سیاه
که پنهان بود این راز چک
جا صحبت شاهکارای تست
سند دست مردم نیست!
نه خیال کنی که راست
حساب نیست. نه والله بابا
بابا او نقدها حواسشو گم
گیاهی که کرده ای و خیال
و مقصود تو نفهمه.
آخه تورا چه بشوخی
نویسی؟ حالا خواهی گفت
پاتو کفشم نذار کفش من
بهت نشون بدم که تونیت
دکان باز کنی و باخرج دو
روزنومه خنده دار راه بند
ماهیونه» باور نمیکنی بند
توصیفه ۵ مینویسی: «
بسمت اداره تهیه مواد تشییع
کشور بدست شخص لایقی
این عالیجناب از کجا سر د
تو اینهمه شفته اش شده
دیده بودی که حلال باش
ندیده و نشناخته بقول خود
هم بیروز لابلونش میبار



نامه سرگشاد بابا به دایم میلسپا سلمه الله تعالی
قربان اون عقل زیادت برم! سه هفته است که میخام دو
کلمه خدمتت عریضه عرض کنم اما گرفتاری مهلت نمیده. یعنی
پره هم تقصیر گرفتاری نیست بلکه به خورده تقصیر بچه ها و بیشترش
هم تقصیر پیریه.

خودت میدونی که بابا زبون شماها رو بلد نیس، هرچه هم
دست بدنومن بچای خودمون شدم که ترا خدا بیامین بالا غیرت
دو کلمه از زبون من پیرمرد باین داش میلسپا بتو بسین و احوالی
ازش پیرسین، نشد که نشد، هیچکدوم زیر بار نرفتن و گفتن:
ای بابا ما خودمون زبون ترا درس حسابی نمیفهمیم، چطومیخامی
حرفای تورو به هالو حالی کنیم.

اما امان از پیری، پیری است و هزار عیب، خودتم گرفتاری
و میدونی که پیری چه درد بیدرمونیه. به روز میبینی شکم آدم
درد میگیره، میری پیش حکیمباشی، میگه سرطانه و به خروار
دوا میبنده بناف آدمیزاد و جیشو سیک میکنه. فردا چشمای
آدم سیاه میره، باز میدوه پیش طبیب، این دغه میگه فشار
خونه و به دو جین زانو از پشت گوش انسون آویزون میکنه.
پس فردا میبینی انسون نمیتونه از سر جاش جنب بخوره، خدمت
آقای دکتر که میرسی میفرماد رماتیسمه و صد تاسوزن کلفت و
باریک میکنه توتن و بدن آدمیزاد و بازوها و پاهاشو میکنه مثل
قربیل سولاخ سولاخ.

هیچ یه دغه هم نشد که اینا صاف و پوست کنده بآدم بکن
که بابا تموم اینا علامت پیریه، دست و پا زدن هم زیاد فایده
نداره، بحکیم بری دواست بلا بری دعا. عوض اینکه این
آخر عمری این درواون در بزنی که به خورده این زندگی کثیف تو
کشش بدی بهتره بری به کاری واسه آخر عاقبت بکنی و دست
خالی باون دنیا نری.

راستی مش مد آقا اونروز مثل خوبی میگفت که چون وصم
حال من و تو یعنی ما پیر مرداست باید واست نقل کنم. میگفت:

خداوند تبارک و تعالی آدمیزاد و خر و سگ را دریه روز
آفرید و برای هر کدوم هم سی سال عمر معین فرمود. اول الاغ
را صدا کرد و فرمود: «ای خرا! بدون که ما خلقت خلقت را به
قد و قواره تو دوختیم که درد دنیا بار پیری و کار بکنی تا دیگر
از رنج تو گنجها بیندوزن و خودت هم کاه بخوری و خوب و شلاق
و نیش سیخونک نوش جان کنی. سی سال هم عمر بتو عطا فرمودیم
که از ما راضی باشی.» بیچاره الاغ حاج و واج موند و به نگاه
به سرنوشتش کرد و به نظر بعمر درازش انداخت، گوشاش و لب
و لوجه اش آویزان شد. پوزه شو مالیده بخاک و بزانو افتاد و با
عر و عور عرض کرد: «قربان بنده چه دعوی کند حکم خداوند
راست، اما حالا که سرنوشت حقیر همینه و برو و برگرد نداره
اقلا بیست سال از عمر بنده کم بفرما که ده سال درد دنیا همون
وظیفه که معین فرموده این انجام بدم». خواهش الاغ قبول شد
خطاب اومد که همون ده سال عمر کن و بعد پوستتو به همدان بفرست!
بعد نوبت سگ شد. خطاب اومد که: «ای سگ بدون که ما

هم میهنان! به آسیب دیدگان گرگان کمک کنید ولو با یک ریال!

درد دل باباشمل

(بقیه از صفحه ۲)

بربروزا هم آخوند محله مون از قول عربی که اصلا نمیشناختمش خوب پیغموی بمن داد، گفت عرب گوید: **رأى العلیل علیل** گفتم آخوند دستم بدامنت، مقصود عرب چه مکه میخاد خدا نکرده سرمونهم بیره و پشت و رو بدوزه؟ گفت نه بابا دست پاچه نشو، صحبت سر بریدن نیست، مقصودش اینه که رای بیمار بیماریاره. گفتم آخوند خدا پدردت را بیمارزه پاک خودموباخته بودم. حرف باین سادگی که دیگه اینهمه لفت و لعاب واز مخرج ادا کردن لازم نداشت.

مختصر، بدون که بچه های امروز و رای ما بیروپاتالاهستن مخصوصا این بچه های محله ما که بقدری باهوشن که تو «ف» نکرده میفهمن که مقصودت فرحزاده. من و تو هم که ماشاء الله دهنونو و قلمونو گذاشتیم راه خدا وهرچی ازدل شوریده و کله پوسیده مون میگذره میریزیم روداره و هیچ فکر آخر و عاقبتشو هم نمیکنیم. هیچ خیال نمیکنیم که تو این شهر آدمائی هستن که مته بخشناش میندازن و موروز ازماست میکشن.

من که بدرک! اونجا که طشت رسوائی مردم ازبام میافتاد من خودم ازبام افتادم و پشتم هم قوز در آورد. اما جانم تو چرا دیگه قافیه را باخته ای؟ بقول اون مرحوم: پسر، نور بصرم من از تو غافل نیستم تو چرا از خود غافل؟

آخه جانم این چرت و پرتا چه که سر همراه باسم گزارش میدی بیرون و مارو پیش برو بچه ها خیطو بیط میکنی و اونو خت هم خیال میکنی فتح خیبر کرده ای یا کمان رستم راشکسته ای؟! چرا بیخودی سر بری اینهمه بخودت زحمت میدی و این گزارشای صدتا به قازو و اسه بابا میفرستی؟ مگه زیر میز یا اون پهلوی صندلیت سبد کاغذ باطله نیست که به راست بندازی اون تو؟ مگه بیکار بودی و یا خرت بگل بود که برداشتی گزارش دی ماهتو وسط فروردین و اسه بابا فرستادی و بخیتالت تحفه نظنرو یاسر اشختر رو و اسش آورده ای؟ حالا میبینی که کرم از خود درخته؟

من اونروز که چن کلمه درد دل بات کردم و تو دهن بر و بچه ها افتاد و سرو صداس بلند شد، انتظار داشتم که دو کلمه حرف حسابی جواب بدی و بابا رو پیش هم محله ها سنک رو بیخ نکنی، نه اینکه ور داری اون جزوه علیه ما علیه را واسه من بفرستی و دردمو تازه کنی. جان بابا این جزوه ها چه مینویسی؟ حیف این کاغذ ها که سیاه میکنی! این حرفا چه میزنی؟! بگذار که پنهان بود این راز جگر سوز! تو این شهر ازبام تا شام همه جا صحبت شاهکارای تست، دیگه احتیاج بنوشتن جزوه و دادن سند دست مردم نیست!

نه خیال کنی که راستی بابا عقلش پارسنک میبره و سرش تو حساب نیست. نه والله بابا اگر بخاد بفهمه خوب میفهمه. هنوز بابا اونقدها حواسشو گم نکرده که نومۀ تورو بخونه و مسخره گیای که کرده ای و خیال هم کرده ای رو دست بابا زده ای بشنغه و مقصود تو نفهمه.

آخه تورا چه بشوخی، بقول بچه های امروزی به فکاهی نویسی؟ حالا خواهی گفت ولم کن بابا، دست از یخه من بردار پاتو کفتم نذار کفش من یکنی دنیا ایست. منم میخام مخصوصا بهت نشون بدم که تو نیت صاف نیست و میخائی جلو دکان بابا دکان باز کنی و باخرج دولت و کاغذ دولت و جیره مواجب دولت روزنومه خنده دار راه بندازی و اسشو هم بذاری «گزارش ماهیونه» باور نمیکنی بذار یکی یکی بهت نشون بدم!

توصیفه مینویسی: «با انتصاب آقای اردینک س هانسون پست اداره تهیه مواد تثبیت قیمت ها امر مهم تهیه احتیاجات کشور بدست شخص لایقی سپرده شده است.» حالا بگو ببینم این عالیجناب از کجا سر در آورده و چه خدمتی کرده است که تو اینهمه شیفته اش شده ای؟ از این امامزاده پیشهاتو مجزه ای دیده بودی که حلالم باش دخیل میشینی و با فقط چون همشهریته ندیده و نشناخته بقول خودت امر مهمی را بهش میسپاری و چن تا هم پیروز لا بالونش مینداری؟

تو همون صفحه باز مینویسی: «توزیع کالاهای انحصاری صورت بسیار بدی را در گذشته دارا بوده و موجب شکایت بحق از طرف عموم گردیده است. ما باید دقت کنیم که این قبیل کالاها از روی سرعت و امانت و نصفیت بین کلیه مردم و بخصوص بین اهالی دهات و ایلات توزیع شود.» باز گلی بجالت که گفتی تا حالا بد بود، اما مثل اینکه خجالت کشیدی بگی حالا بدتر شده و تا در باین باشه است بد تر هم خواهد شد. یا اینکه خیال کردی با این جزوه مزوه ها میتونی تا توره بهوا بیاشی.

توصیفه مینویسی: «تحت مدیریت آقای قهر گسون سیستم جیره بندی بر اساس رضایت بخش تری استوار گردیده است.» که خیال میکنم قصدت شوخی بود والا خودت میدونی که اگر تا حالا ماهی پنج سیر شکر زرد گیر مون اومده اونم از دولت سرمامورین خودمون بوده والا تا شما بخائید بما کوبن بدهید دم شتر به زمین میرسه.

باز تو همون صفحه مینویسی: «دفترچه های جیره بندی برای تمام کشور تهیه و تحت چاپ است و اقداماتی بعمل آمده که بهترین سازمان ممکنه برای توزیع هم در تهران و هم در شهرستانها استقرار یابد.» سبک بیا لوله لامپا رو نشکنی، قاج زینو محکم بگیر، اسب دوانی پیشکشت بنظم اینهم از اون وعده های سرخرمن همقطارت لببوست که فرمود بزودی سیل مال التجاره باین مملکت هجوم خواهد آورد. اما آخر سرم دیدیم که از اون مال التجاره ها نفری به تنبان بی خشتک هم نرسید. حالا، ای شاه خدا بنده سننکی سنده منیم که منده. مرا بخیر تو امید نیست شرمسان!

صفحه ۷ مینویسی: «فروشگاه تهران اکنون مفتوح و روزانه مقدار مهمی کار انجام میدهد و این عمل اثر رضایت بخشی در نرخ کلی اجناس تهران نموده است.» دیگه اینجاشو خیلی بیربط فرمودی، مثل اینکه میخائی بچه گول بزنی، اگر مردم اون یکی حرفاتو نفهمن این یکی رو که خوب میفهمن اراستشو بگو ببینم خریداتو از کدوم دکان میکنی که اسمال از پارسال ارزاتر بهت میده؟ دروغ باین گنده گیی والله قباحت داره.

اما خودمونیم شاهکار گزارش دی ماهت اون قسمت «وضع خزانه» است که باین جمله بر معنی شروع میکنی و می فرمائی: «نهایت متاسفم از اینکه معروض دارم که در نتیجه اشتباهی از طرف خزانه دار کل ارقامی که در گزارشات قبل برای وصولی هزینه ها داده شده ناقص بوده و باید عطف توجهی بدانها بشود.»

جان بابا تو چرا متاسفی؟ متاسف دشمنت بشه. میدونی معنی این حرف چه؟ یعنی هر چه تا حالا گفتم همه اش کسکش بوده و پشم و به روزی هم ملتفت خواهید شد که حلالم حرف مفت میزنم. مارو دست

از ما می پرسند

آی باباشمل میخام بدونم این آخریها چرا اینقدر تو منتظر الو کاله ها دبه باب شده، همین چند وقت پیش بود که پهلوان قلیچ بامید اینکه آراء لواسون باطل میشه دبه کرد و عریضه فدایت شوم واسه همه کرسی نشینها نوشت که در فلون صندوق چند تا از رأیهای ما را کش رفته اند یا اینکه این آخریها وقتی ملاحظین می بینه اعتبار نومچه انفرمیه بگذره سراو بی کلاه میبونه میخاد هر طور شده کلاه رفیق سفر کرده اش نکبت را ورداره و میگه الله و بالله که در رأیهای من اشتباه شده. خوب بابا جون بعد از یکماه که همه آنها از آسیاب افتاده و رأیها را مثل مرده های هندی آتش زده و فاتحه اش را هم خونیده اند تازه چطور شده حالا اینها بفکر افتاده اند که در رأیهاشون کم و کسری پیدا شده چطور تو این یکماه که ملاحظین میدونست و کالت روشاخشه و سر خری نداره اصلا این خیالها بخاطرش خطور نمیکرد و هیچ بفکر دبه نبود. بلکه تو این کار سری باشه و بخان تو دفترها دست بیرن.

مشدی عباد
باباشمل - آی مشدی عباد! اولاً بدون که نکبت و ملاحظین هیچکند و مشون دردی برای ملت دوا نمیکنن فقط چون این میونه ملا چشم نکبت را دور دیده و خر مرشدش، مرشد هشتی هم این روزها خوب میره میخاد به حقه بز نه اگه گرفت که مفت چنگش اکرم نگرفت که باز ضرر بجائی نمیخوره. اما راجع باینکه تو دفتر دس می برن یا نه آنوقتها که رای هارا میخواندن تو چشم هزار نفر قلب میگردن حالا که دیگه کار از کار گذشته و رأیها را هم سوزانده اند هر کاری بکنن کسی نمی تونه چون و چرا بگه.

انداخته ای؟ خزانه دار یکنی دنیا می و اشتباه. به دفعه صندوقدار مرحوم حاج میرزا عباس اصفهانی صنار اینور اونور حساب کرد و حاجی مرحوم باعصا کله شو خرد کرد و مزدشو کف دستش گذاشت. حالا میفرمائی ما پاتو و همقطارات چکار کنیم؟ والله من هر چه این قسمت گزارشتو خوندم هیچ چی سردر نیاوردم. ما میخائیم بدونیم خزانه ما در چه حاله چه داریم، چه نداریم؟! تو رو برای این به کار آورده بودن که اونم زه زدی و بیخودی سرتو کردی تو آخوردی بگرون. مقصود اینه که ایندفعه درست حسابی مثل بچه آدم بنویس ببینیم وضع کیسه چطوره.

اما باوجود این از روی اون جدول و عدد هات مثل اینکه کارو بارمون پارسال بهتر از پارسال بود. حالا میخام بدونم که این چه مرضی بود که میخاستی قرض کنی؟

«بقیه در صفحه ۷»

رت چون کمید
کجا اینجا کجا؟
برگ اسفناج!
از تو حساب
شنو از پیر غلوم
دیگه امید عمل
اره و بی دارون
ش یا با ککنه
بون کور منجنق!
شما ها هم گره
ی تنبون پاره ها
و اساس قیمتی
رو کاسه شما
چی هارت و پورت؟
لون خیکی بیوک؟!
دولت سوروسات!
شو جو نم، بشین!
رن نه نون خوردنی
بکن در کارشون

مهندس الشعرا
سک راهم بتو دادیم
زندگی کنی و بیست
دیگران که یا اولاد
دولت و آقا بالاسر
کار کنی و بیست سال
ا که بدیگرون خواهد
ت و چهار ساعت هم
بکشی.
پا میدونی که عمر تو
سی سال و بیست سال
ب حساب از اعتبار عمر
اینه که هم تو هم
ز یا تو منزل یا تو
ایده و کیسه یخ رو
م رو شکمونه. اما
نون آقا مصطفی اگه
شب روز به کمر و
م به دفعه بکله مون
صد بار بیشتر بود،
مون بیشتر احتیاج داره:
تیم که سر پیری معر که
مونو بدیم دست بچه
بندازن و واسه تو هم
وندت.
«بقیه در صفحه ۳»

تشکر از همقطاران و دوستان و ذوات محترمیکه در مصیبت وارده بخانواده اینجانب قلماً و قدماً ابر از لطف فرمودند قلباً متشکر بوده و امیدوارم اگر بواسطه گرفتاری تأخیری در نشر فیایی و باعرض تشکر رخ داد معذورم خواهند فرمود. رضا گنجینه



۰۰۰۰ آقای وزیر دیوانخانه برای تحکیم اساس حکومت دموکراسی صبحها پیاده بوزارتخانه میروند و ارباب رجوع را هم در خیابان میبندند .

۰۰۰۰ بالاخره با همه جر و بحثها آخر داش میلیسیا اتوموبیل برای اعزام بازرسی دیوان کیفر به یزد در دسترس دیوان خانه نگذاشتند .

۰۰۰۰ یکی از کرسی نشینان دو آتشه تمایل کامل بانحلال دیوان کیفر دارد و مقصودش نیز معلوم است .

۰۰۰۰ چند نفر از شرکاء شرکت بخش سیگار خودشان هم عامل عمده فروشی سیگار هستند .

۰۰۰۰ تاسیس دوره دکترا فقط باصرار و بفتح چند نفر از کرسی نشینان است که میخواهند نخوانده ملا شوند .

۰۰۰۰ با اینکه نظامنامه داخلی مجلس اکل و شرب را ممنوع داشته موضوع آب خوردن آقایان چه صورتی دارد ؟

باباشمل - در مورد شیخ و شیخه آب مبطل نیست .

۰۰۰۰ اجازه ورود پنج ملیون متر قماش آزاد کنسانی هم داده شده است .

۰۰۰۰ زنجیر فقط نود حلقه دارد .

۰۰۰۰ با تعریف ضمنی دکتر جلال خپله از داش اسدل هندوانه زیر بغل یارو نمیرود .

۰۰۰۰ در مورد اعانه بزلزه زدگان گرگان ممکن است رونودی هم سبیل چرب کنند .

۰۰۰۰ کارگزینهای وزارتخانهها از موقع استفاده کرده وقوم و خویشها و دوستان را بمنوان بازرسی فوق العاده با فوق العاده برای گردش بگرگان فرستاده اند .

۰۰۰۰ پس از تعیین تکلیف انفرمیه در کرسیخانه انتخابات شهری هم شروع خواهد شد .

۰۰۰۰ پروندههای ماشین دودی با وجود اصرار دیوان کیفر هنوز بدانجا فرستاده نشده است .

۰۰۰۰ در موضوع چای ماه گذشته از بابت تفاوت بهای چای داخلی و خارجی دو ملیون توفیر حاصل شده و سیبلها چرب شده است .

۰۰۰۰ اول کسی که اسب را رام کرد طهورت بود .

سخنران عالی بخش اول

از بخش اول سخنان عالی (ع) چند جلد در کتابخانه دانش خیابان سعدی (صنیع الدوله) موجود است .

روزنامه خاور زمین

اداره روزنامه خاور زمین بخیا بان کاخ بیست متری اول کاشی ۳۲ انتقال یافته است .

خبرهای کشور

خفیه نویس باباشمل اطلاع میدهد که بمناسبت انتصاب آقای نصرالمتمدین به وزارت رعیتخانه جشن مفصلی در انجمن مبارزه با تریاک برپا بود. زیرا انتظار میروند معظم الیه با آشنائی نزدیک بتریاک و منقل و استحضار از فوت و فن استعمال آن قدمهای اساسی برای تحدید کشت و از بین بردن این سم مهلك بردارد .

اختراع ینگنی دنیائی

خفیه نویس باباشمل از اصفهان اطلاع میدهد که مشورتچی ینگنی دنیائی آنجا راه جدید و ساده ای برای بخش قماش اختراع کرده است بدین معنی که حریر و کریپ دوشین و کرباس و گونی را سه متر سه متر بریده و لوله کرده و با نخ بسته و توی یک گونی بزرگ ریخته و در مقابل دریافت وجه معین و ارائه شناسنامه دست بکیسه برده و ینگنی را بیرون میکشد .

بهمین علت در اصفهان پیر مردهایی که زیر شلواری گل دار ابریشمی پوشیده و خانمهاییکه مثل مرده چلوار بتن دارند زیاد دیده میشوند .

باباشمل - باز برید بکید مستشاری ما کار بلد نیستن !

کمهک به آسیب دیدگان گرگان

بقرار اطلاع واصله در نظر گرفته شده است برای جمع آوری اعانه جهت آسیب دیدگان گرگان هفته آینده در دارالخضراء بجای تدها انسان یک نعاندا انسان باشکوهی داده شود .

در وزارت بیرونی

این هفته برویجههای وزارت بیرونی نامه ای بحضور داشمد آقای سرسفارتچی و صدراعظم فعلی نوشته و پیشنهاداتی راجع بسر و صورت دادن کارهای آنجا کرده بودند. روز یکشنبه امضا کنندگان نامه درمناظرخانه آنجا جمع و نصایح بدرانه و بیانات عمیق همایون چاه و یل را بگوش هوش شنیدند. جناب ایشان از ته چاه با الفاظ دیپلماسیک (بقول خودشان) چنین فرمودند :

- ۱- در آتیه عوض رونوشت اصل عریضه را بمقام ارجمند معاونت بفرستید .
- ۲- امضاها خوانا باشد .
- ۳- شهاها باید بدانید که کار نیک پشتیبان ندارد بنا بر این هیچوقت در امر خیر اصرار نکنید .

بعد چون صدراعظم نیز در جلسه حاضر شد و آقای همایون چاه و یل حضور اورا مخالف مصالح میدید بنحوی مشارالیه را روانه کاخ سفید کرد و بروی بچهها بالبو لوجه آویزان مراجعت کردند .

ستون پشینهادها

باز حق پدر شهردار زمون با بنا بزرگه را بیامرزه که این صحرای سنگلج را وسط شهردار کرد تا هر وقت بخوایم از حسن آباد بریم گلبندهک میون بر بزیم و دیگه سوار این اتوبوسهای جهنمی نشیم که هر دفعه هزار مرتبه عزرائیل را بچشم خودمون به بینیم و مثل آجر زیر منگنه قرار بگیریم . از اینها گذشته این صحرا واسه همه مردم خاصیت داره مثلاً شهرتاری دیگه زحمت نمی کشه خاکروبه ها را بیرون شهر بیره همینطور قمار بازها هم باطوق خوبی پیدا کرده اند و دیگه پرت و پلا و در بدر نمیشن ؛ دار و دسته ها هم روزهای جمعه اونجا جمع میشن و بقول خودشون می تینک میدن .

بارسال بیرار سالها حرفش بود که اینجا را بورس کنن دیگه نمیدونم چطور شدرایشون برگشت. اما حالا من پشینهاد می کنم که اینجا را عوض بورس نمایشگاه محصولات دوره دموکراسی بکنن، مثلاً

یه نمایشگاه برای اقسام نان سیلو ، یکی برای شکر سرخ ، یکی برای کوبونهای رنگ و وارنگ ، یکی هم برای پول های رایجی که موقع تنگی پول خرد باب شده بود یعنی حلبی پاره ها و مقوا پاره هاییکه بقال و چقال سر گذر برای خودش درست کرده بود و عوض پول خرد میداد دست مردم و بعداً وقتی بهش رجوع میکردی می گفت چون امضاش ساییده شده بالمش راموش خورده از اعتبار افتاده است. مخصوصاً برای کوبونهای آن روزنومه چیه که پهلوی سنگلج باطوق گرفته نمایشگاه علیحده درست کنن یه نمایشگاه هم از عکس های جورواجور درشکه ها و اتوبوس های ایندوره و همینطور عکس ادماهای کلاه پوستی و آنهایی که بمرض خانوت سوز تعاریج دماغیه گرفتار شده اند دایر کنند .

این پشینهاد خیلی خاصیت داره : اولاً خودش یه موزه نوم و کمال میشه که از همه جای دنیا برای تماشای آن میان و دخلمون زیاد میشه . ثانیاً بعداً بچه مچهای ما خواهند دوست که باباهاشون در چه دوره زندگی میکردن .

میرزا قلمدون

داروخانه مرکزی ایران

تهران - میدان بهارستان

باتشکلیات تازه زیر نظر داروسازان دقیق و مجرب بهدیرت رضا ملکی کشایش یافت .



اقدام (شماره ۴۵۴)

دستی میخواهم که خامه گریبان جامه را تادامن چا باباشمل - همقطار کمی جامهات را بپنودی چاک نزن دیگه قماش گیرت نخواهد بیرون بیایم .

هر دان کار (شماره ۲۹۴) وقتی که آدم اینش ایر اینی داره .

باباشمل - بنظر من این جز تاریخی روزشبه داش فر کرسیخانه است که نه سرد نه معنی .

اگر سینما اخبار هم نبود عشقی بمدرسه میرفتند .

باباشمل - بعشق دست ا که باچندر قاز وزارت فر سر و صورتش میبارد .

مهر ایران (شماره ۶۰۹) منم وزیر میشوم باباشمل - خوش بحالت ک بودی و امسال وزیر میشوی

دیگر گر بهانی قطب شوی (شماره ۶) هم میچن

ماچون شمع از جسم و تاریکی جامعه را پایان می باباشمل - معلوم میشود به تن تان هست که مثل شمع جسم خود میکاهید و جامعه ر نجات ایران (شماره ۲۹۶) پنبه ۱۴

بهمه پنبه بهام پنبه ؟ باباشمل - حالا که را بشما پشم (اگر شیخ پشم بدهد .)

شمع (شماره ۱۰) اهداء کتاب

انجمن تربیت بدنی ایر با آسیب دیدگان گرگان چه پیش آهنگی اهداء نموده باباشمل - همقطار بالا که کتاب اهداء کرده اند با اطلاعات (شماره ۵۴۳) از خود مجلس باید ش باباشمل - همقطار این اندازه هر چیز خوب را اول میکنند و بدش را بریش می قند، قماش، حریر، خوار بار و دم سیاه اعلا را اول دفعه

فرمودند
رضا گنج

بهار

هر دار ز من با با
این صحرای سنکلیج
تا هر وقت بخواهیم
بندک میون بر بزم
سهای جهنمی نشیم
عزرائیل را بچشم
آجر زیر منگنه
گذشته این صحرا
داره مثلاً شهرتاری
خاکروبه ها را
طور قمار بازها هم
هاند و دیکه پرت
دار دسته ها هم
جمع میشن و بقول

پها حرفش بود که
که نمیدونم چطور
ما حالا من پیشنهاد
بورس نمایشگاه
کراسی بکنن، مثلاً
ام نان سیلو، یکی
نی برای کوپونهای
م برای پول های
بول خرد باب شده
ومقوا پاره هائیکه
برای خودش درست
خرد میداد دست
رجوع میکردی
ساییده شده یالبش
افتاده است. مخصوصاً
روزنومه چیه که
گرفته نمایشگاه
نمایشگاه هم از عکس
که ها و اتوبوس های
کس ادمهای کسلا
رض خانوت سوز
شده اند دایر کنند.
خاصیت داره: اولاً
کمال میشه که از
ماشای آن میان و
تیا بعدا بچه بچه های
بهاشون درچه دوره

میرزا قلمدون

بازی ایران

زیر نظر داروسازان
ت رضا ملکی کشایش



اقدام (شماره ۴۵۴)

دستی میخواهم که خامه را دور افکنده
گریبان جامه را تادامن چاک زند
باباشمل - همقطار کمی ترمز کن و
جامه ات را ببخودی چاک نزن چون اونوقت
دیگر قماش گبرت نخواهد آمد و باید بی
پیرهن بیرون بیایی
هر دان کار (شماره ۲۹۴)
وقتی که آدم اینش این باشه پس چه
اینی داره
باباشمل - بنظر من این جمله از آن نطق
تاریخی روزشبه داش فری بنی ترب در
کرسیخانه است که نه سرداشت و نه ته و
نه معنی

اگر سینما اخبار هم نبود شاگردها بچه
عشقی بمدرسه میرفتند
باباشمل - بمشوق دست انداختن آقامعلم
که باچندر قاز وزارت فرهنگ نکبت از
سر و صورتش میبارد
مهر ایران (شماره ۶۰۹)
منهم وزیر میشوم
باباشمل - خوش بحالت که پارسال وکیل
بودی و امسال وزیر میشوی لابد سال
دیگر گر بمانی قطب دین حیدر
شوی
شمع (شماره ۶)

هم میهن
ماچون شمع از جسم و جان خود کاسته
و تاریکی جامعه را پایان می بخشیم
باباشمل - معلوم میشود شما خیلی چربی
به تن تان هست که مثل شمع پیپی از جان و
جسم خود میکاهید و جامعه را روشن میکنید
نجات ایران (شماره ۲۹۶)
پنبه!
بهمه پنبه باهم پنبه!
باباشمل - حالا که راضی نیستی پس
بشما پشم (اگر شیخ پشم الدین اجازه
بدهد)
شمع (شماره ۱۰)

اهداء کتاب
انجمن تربیت بدنی ایران بمنظور کمک
بآسیب دیدگان گرگان چهل دستگاه چادر
پیش آهنگی اهداء نموده است
باباشمل - همقطار بالاخره معلوم نشد
که کتاب اهداء کرده اند یا چادر پیشاهنکی
اطلاعات (شماره ۵۴۳)
از خود مجلس باید شروع شود
باباشمل - همقطار اینک دیکه گفتن
ندازه هر چیز خوب را اول از مجلس شروع
میکنند و بدش را بریش ملت می بندند
قند، قماش، حریر، خواربار، لاستیک، برنج
دم سیاه اعلا را اول دفعه بگرسنی نشینها

کلمات طوال

اگر میشد زنها را بقیمتی که ارزش
دارند خرید، و بقیمتی که خودشان خیال
میکنند می ارزند فروخت، حتم سود
فراوانی از این تجارت عاید میکردید.
هیچ دشمنی برای زنها بدتر از پیری
نیست، بهمین دلیل در پایان هر سال باندازه
دو سال از آن عقب نشینی اختیار میکنند.
عشق بازی مانند شرابخواری گوارا
و مطبوع است و پایان آن یعنی ازدواج
نیز مانند پایان شرابخواری است.
در جنگ بین کشورها صلح همیشه
بفیع کشورهای قوی بسته میشود. در
جنگهای خانگی همواره قرار داد صلح
بفیع ضعیفه هاست.
بسیاری از زنها لباسی را که یکبار
پوشیده و در گنجبه خود دارند فراموش
میکنند ولی زنه های دیگر همان لباس را
سالها بخاطر دارند.

میدهند بعد شکر سرخ و قماش پوسیده و
نون سیلو و آت و اشغال دیگر را با هزار
ناز و غنزه بملت حاتم بخش می کنند آنها
بشرط اینکه شلوغی راه نیندازند والا
فوری جیره شانرا می برند
مهر ایران (شماره ۶۱۶)
آسید فتح الله پاکروان که اخیراً مبتلا
به بیماری اتساع آورده مخرج شده اند
تصمیم دارند ب فلسطین عزیمت کنند
باباشمل - راستی دنیا اصلاً برگشته
آن قدیمها این قبیل مریضها ملاحظه داشتند
از جاشان تکان نمیخوردند. اما حالا می
خواهند باین وضع دور دنیا را بگردند.
فرمان (شماره ۱۴۰)

مملکت شاهنشاهی تهران !!
باباشمل - تشکیل شده است از بولداری
های شمال شهر باضافه لخت های جنوب شهر
رهبر (شماره ۲۵۳)
صد سال باین سالها
باباشمل - اگر این سالها را میکی
میخام هرگز یک روزش هم نباشه پس اقلاً
بگو صدسال بسالهای قبل از جنگ چون
آنموقع اقلاً از شر نون سیلو و شکر سرخ
راحت بودیم

اقدام (شماره ۴۳۷)
همه در حال انتظارند و عزرائیل برای
قبض روح همه نیز در حال انتظار میباشد.
باباشمل - لابد عزرائیل منتظر اینه
که فر کسن حواله قماش بده تا وقتی که
مردم گفتشون حاضر و آماده شد فوری سر
و قشون بیاد
پرووش (شماره ۲۲)
چه بنویسیم؟! برای که بنویسیم!
باباشمل:
حافظ وظیفه تو دعا کردن است و بس
در بند آن مباش که او کرد یا نکرد
هر ان کار (شماره ۲۹۷)
بالاخره معلوم شد سرگنده زیر لحاف
است
باباشمل - قباح دارد، تو چرا سرت
را زیر لحاف کردی؟



آق معلم گفت کز هفتاد سال
گر گذشت انفرمیه از غم منال
عیب نبود زانکه در هشتاد و اند
حاجی آقا تکیه بر کرسی زدند
گفت اقبالش که خیره سر شدی
خود مسلمان ناشده کافر شدی
حاجی آقا غیر این و آن بود
افتخار کشور ساسان بود
آتش است این عشق حاجی نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد
فخر ایران حاجی اسفندیار
باد همواره حقوقش برقرار

گرچه پیرم ولی ار بر سر کرسی روزی
جای گیرم ز سرش تازه جوان برخیزم
بنده کرسیم و دامنش ار دست دهد
از سر بندگی کون و مکان برخیزم
مجلس این دفعه اگر بر سر میثاق آید
جان رفته بتن ساعد مشتاق آید
ناز این مجلسیان گر نخرده که چون
مرد آن نیست که در حلقه عشاق آید
الله وردی

نیش و نوش

کاظمی گفتا که در اوضاع ملک
شد فزون از دارها دشوارها
زینهار از بخشدار و شهردار
الحذر از جور فرماندارها
دارها، تا کار فرمائی کنند
ملك را آسان نگردد کارها
گفت رندی ز آن میان: يك دار بس
تا بسازد کار این غدارها!
زاغچه

از شماره دیگر برای مشتر کینی که تجدید اشترک
نفرموده اند فرستاده نخواهد شد. دفتر نامه باباشمل
مرا و بسازی شرکت ساجی کاپی برای نماینده شما را در وقت پنجشنبه



برنامه دولت

آقای دکتر اعتبار: اگر این مستشاران بناشود باین رویه که اتخاذ کرده اند بعمل خود ادامه دهند هم این دولت و هم این مجلس هر دو زائدند و فقط راهی که باقی مانده آنست که برویم محضر و مملکت را قباله کرده بدستان بدهیم .
 باباشمل - وحق دلالتی را بگیریم .
 آقای دکتر اعتبار - دولت اصلاحات اساسی را در برنامه مورد توجه قرار نداده و آنها را در درجه دوم قرار داده است .
 باباشمل - لابد در درجه اول استرهای خاطر کرسی نشینان را از هر حیث مورد توجه قرار داده است .
 آقای دکتر اعتبار - سال گذشته در اثر کشت زیاد مردم در زحمت نبودند .
 باباشمل - میخواهی آنها هم بحساب آقا جونت بذاری ؟
 آقای هاشمی - بنده چون در فرا کسیون هستم اکثریت فرا کسیون مرا ملزم میدارد تابع نظریه اکثریت شده رای موافق بدهم .
 باباشمل - البته مخصوصاً چون نانیات هم تو کابینه است آقای هاشمی - دولت باید بتذکر منطقی جراید توجه کند .
 باباشمل - و نمایندگان مجلس بیشتر .
 آقای دکتر کشاورز - وزیر مشاور دیگر چه صیغه ایست ؟
 باباشمل - اولاً صیغه نیست عقدی است ثانیاً اگر احياناً صیغه باشد صیغه مغایب مذکر و جمع از فعل مجهول .
 آقای دکتر کشاورز - الان مدیر روزنامه را بادزد و چاقو کش در یکجا و پشت یک میز محاکمه میکنند .
 باباشمل - اشتباه میکنی فقط روزنامه نویس را محاکمه می کنند .
 آقای دکتر کشاورز - نمیشود بنام هتاک و فحاش روزنامه ها را ازین برد .
 باباشمل - مخصوصاً موقعیکه در کرسیخانه خودمان فحش کس و بی زبان بهمدیگر میدهیم .
 آقای کاظمی - راجع بصلح آتیه دنیا چه فکری کرده اید ؟
 باباشمل - آوردن یک نفر دیکتاتور از نو و خلاص شدن از دست پانصد نفر دیکتاتور نوظهور .
 آقای کاظمی - ارتش باید ملی و مطیع مجلس و وزیر چنگ باشد .
 باباشمل - و مجلس مطیع ملت .
 آقای کاظمی - ماهه جزویک عائله هستیم .
 باباشمل - پس امید رسیدن بارت برای ما هم موجود است .
 آقای کاظمی - هر یک از مستشاران باید یک معاون ایرانی داشته باشند تا کار یاد بگیرند .
 باباشمل - پس بگو اشتباه از ینگی دنیا تقاضای اعزام محصل بایران کرده ایم .
 آقای فرهودی - برنامه دولت هم باید مثل برنامه مدارس باشد .
 باباشمل - اگر مثل برنامه پرورش افکار و پیشاهنگی باشد بهتر خواهد بود .
 آقای فرهودی - ایلات و عشایر حوزه انتخابیه بنده . . .
 باباشمل - که خیلی شایق دیدار نماینده شان هستند .
 آقای فرهودی - در موقع رای اعتماد پیشنهاد می کنم بحدف وزیر مشاور .
 باباشمل - تا تکلیف موکل باعتبار من معلوم شود .
 آقای ملک مدلی - برای ایجاد حکومت ملی باید مبارزه کرد .
 باباشمل - حتی بامجلس .

هفت بند بر نامه !

تا که ساعد مسکین، رفت و صدر اعظم شد
 هر دم از و کیلاننش ، زحمتی فراهم شد !
 گرچه سعی افزون کرد بهر جلبشان ، لیکن
 هی مخالفش افزون ، هی موافقش کم شد
 گه بهانه نطقی مشهدی غضنفر گشت !
 گه نشانه تیر میرزا قشمش شد !
 هر دمش پدید آمد خصم تازه ای ، گفتمی
 هفت بند بر نامه هفت خوان رسقم شد ؟
 جای خلسه در جلسه است ، لیک اغلب این ایام
 چرت و خلسه بر هم خورد ، بسکه جلسه درهم شد
 از یات اگر پرسى گویمت که این شش روز
 شصت کیلو از وزنش بی زیاد و کم ، کم شد
 کار عدل اگر پرسى وز مقام او ، گویم
 کله ای باین ریزی عقل صدر اعظم شد
 ریسمان کابینه پاره بود و در آخر
 این طناب پوسیده تاب خورد و محکم شد
 زاغچه

آقای دکتر عبده - روزی که وارد
 کاریر سیاسی شدم دیدم بر سر دو راهی
 عجیبی قرار گرفتم .
 باباشمل - و عاقبت به بیراهه افتادم .
 آقای دکتر عبده - من که از تهران
 انتخاب شدم .
 باباشمل - بیشتر مديون لوا ساناتی ها
 و مدیر کلی داد گستری هستم .
 آقای دکتر عبده - تمام دکتر ها دل
 سرد شدند و از خدمت خارج شدند .
 باباشمل - امان از دست عمو چر کیان !
 آقای نقابت - بلی دومشتری در بازار
 وجود دارد آن یکی که آمد کفش رامی
 خرد صد تومان بداخلی دیگر سی تومان
 نمیدهد .
 باباشمل - معلومات اقتصادی رفیقمان
 محدود بجزوه سابق مدرسه حقوق است
 و بس و جز تکرار مثال بالا و ذکر لنت
 انفلاسیون چیز تازه ای ندارد .
 امیر تومان ، معین لشکر هم عطف باولین
 دوره انتخاب آقا در زمان بروبرو ایشان
 در حوزه انتخابیه میشود ، زیرا آذر با بجانها
 طرز فکرشان غیر از آقا است .
 اما آمدیم
 سر تو هین بقلیان مرشد ، باش تا مزدت را کف
 دستت بگذارد .
 آقای فرخ - هیچکس راجع بوزرای
 کابینه ساعد نظری نداشت و تحمیلی نکرد
 باباشمل - و تعجب میکنیم که سر و
 کله اعتماد الناصرین از کجا پیدا شد .
 آقای یات - قبل از عمل بکسی نمیشود
 اعتراض کرد .
 باباشمل - و بعد از عمل دستتان به ریش
 کسی بند نیست .
 آقای نخست وزیر - یکی یکی تذکرات
 نمایندگان را در نظر دارم .
 باباشمل - تذکرات علنی و خصوصی را .

آقای سید ضیاء - من بادولت موافقم
 چون اکثریت را محترم میشمارم .
 باباشمل - انشاء الله عقیده ات را هم
 تغییر نخواهی داد .
 آقای سید ضیاء - اصل و اساس حکومت
 ملی وجود احزاب عمومی است .
 باباشمل - الحمد لله دویدی و رسیدی
 بحرف بابا .
 آقای سید ضیاء - من عوام فریب نیستم
 و عوام فریبی نمیکنم .
 باباشمل - اینقدر هست که گه گداحی
 مینوشم .
 آقای سید ضیاء - نان ایرانی باید تامین
 شود .
 باباشمل - ولو با خاک اره و خاک و آرد
 و تخم جارو .
 آقای سید ضیاء - ارتش مادر چه حالی
 است .
 باباشمل - در حال انتظار قدر دانی
 ملت نجیب .
 آقای سید ضیاء - از احوالات شهر یور
 و فرار سر لشکرها حرف نمیزنم .
 باباشمل - الفرار مما لا یطاق من
 سنن الرسلین حتی سید ضیاء الدین .
 آقای سید ضیاء - وقتی در کشوری
 سرقت آزاد شد چرا فحش آزاد نباشد ؟
 باباشمل - زنده باد آزادی !
 آقای سید ضیاء - آقای نخست وزیر
 بقیه انتخابات کشور باید آزاد باشد .
 باباشمل - تا حالا مالیده است .
 آقای دکتر مصدق - آقای سید ضیاء
 تصور کردی دکتر مصدق در مجلس نیست .
 باباشمل - والا بیچاره زهره ترک میشد .
 آقای دکتر عبده - از تائیز بین دو رجل
 سیاسی متاسفم .
 باباشمل - بنده هم از این لغتی که
 استعمال کردی متاسفم .

یک وجود بیمار -
 (شیشه تنبور و الریان +
 مالکیت قطعی + اختلاف
 صندلی مخصوص راحتی در
 بزرگواری + عدم اعتنا به
 اصلاح + استناداری فارس
 مقصود + قریب ۱۷ هزار
 - نتیجه + قصد انتحار
 نود سائتمتر قد -
 دماغ + یک حنجره داودی
 پشت هم اندازی + قیافه
 کمی حرف حق + یک کر
 و گل در انجا + مختصر
 یک دوره تسبیح بیخشد =
 یک قد کوتوله -
 جنتلن + یک خانه درهم
 ملاغه (مشورت - مشورت
 باطماً نینه و وقار) مجالس
 چندین ده گل و گشاد - پیرا
 معالجه آنها + آراء شهر

بقیه روزنامه
 مردان کار (شماره ۲۹۸
 بنده که نخندیدم
 اگر نگرفته است تکرار
 باباشمل - فایده ندارد
 من نخواهم خندید ،
 افکار ایران (شماره
 دولت مسئول است
 باباشمل : نه دولت مس
 مسئول مجلس است که ای
 کار میاورد و به مستشاران



- چرا کار نجاریت
 میخواهی چینی بندزن بش
 مترو از دست زمین
 - خدا عقلت بده ،
 تو کر سیخو نه مته به . . .
 منم باین خیال افتادم که
 خودمو بتو نم دور ۱۵ تو

حساب باباشمل

برای نوآموزان سیاست و تجارت
مبحث دوم

معادلات کرسی نشینان

یک وجود بیمار + یک کیسه استخوان بوسیده اشرافی + یک دواخانه متحرک × (شیشه تنور والریان + اتر) + یک دنیا تظاهر + یک کینه شتری + دو قریه - اسناد مالکیت قطعی + اختلاف بامر حوم بدر حاجی + یک طبع لجوج + گریه بی اختیار + یک صندلی مخصوص راحتی در قلعه کرسیخانه + حقوق + دیلم + دکترای حقوق + کباده بزرگواری + عدم اعتنا به نظامنامه داخلی + سابقه خرابی وزارت باجگیرخانه - مهلت اصلاح + استانداری فارس - زندان سید + یک وجاهت - نصفش + یک زبان گویا - مقصود + قریب ۱۷ هزار موکل جاخورده و مبهوت + یک شاهکار در تاریخ دوره چهارم - نتیجه + قصد انتحار × ۲ بار - موفقیت = ۵ کتر صدقه
نودسانتمتر قد + ۳۰ سانتیمتر کلاه + ۲۵ سانتیمتر پاشنه + یک عینک × نوک دماغ + یک حنجره داودی + یک عصای موسی + سر زنگ کرده - محتویات کافی + پشت هم اندازی + قیافه خوش آیند + هم عملی باریاست عظمی + روده دراز + کمی حرف حق + یک کرسی بلند کرسیخانه + سوابق اداری در کرسیخانه + حق آب و گل در اینجا + مختصری عرضه و لیاقت + ارادت بسر کار آقا - کلاه پوست + روزی یک دوره تسبیح بیخشد = محتمل سر دست یار
یک قد کوتوله + یک صورت سفید + یک عینک سفید + موهای زرد + یک ریخت جنتلمن + یک خانه در همسایگی شاه سابق + یک خان دادش عظیم البته در شرکت ملاغه (مشورت - مشورت) + یک کرسی در کرسیخانه - موکل باسواد + حرف زدن باطمینان و وقار (مجالس - مجالس) + قیام و قعود همیشه - نتیجه + چند هزار رعیت : چندین ده گل و گشاد - پیراهن - تنبان + شکم گرسنه + تراخم × همگی + آراء کلیه - معالجه آنها + آراء شهر (خریداری - طبیعی) + دامادی دکتر صدقه - نطق و بیان بدرزن = نان فظیر تازه، خان داداش نان بیات کپک زده

اختلاس از حافظ

مجلس ار خوار و زبون کرد چو خاک را هم
پای می بوسم و غدر قدمش می خواهم
گر چه بیش از خدم آزار نمودند ولی
بنده معتقد و ساعد دولت خواهم
با همه آمدن و رفتن و بس گفت و شنود
ترسم ای دوست که بادی ببرد نا گاهم
صورت نام وزیران چو بمن مجلس داد
نیک از معنی مشروطه نمود آ گاهم
من بامید صدارت بکشم این همه رنج
گر چه دائم که هوایش بدشت نا گاهم
فن قلیچ از غم دل گفت بزاری روزی
دوره چهارده جان در نبرد از آهم
بکسی گفت میلیسپا که ازین ملک مباد
تا بود عمر مرا دست طلب کوتاهم
که مراد در وطن خویش کجا می بخشند
با چنین بی هنری این همه مال و جاهم
الله وردی

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ دو هفته قبل	نرخ فعلی
شرکت ملاغه شماره ۲	۱۰۰	نامعلوم	۱۱۰
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۱۲۰	۹۶
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۷۴	۷۳
توده کمپانی	۱۰۰	۷۵	۷۴
سوسیته آتونیم همهران	۱۰۰	۵۴	۵۲
سندیکای خانه بدوشان	۱۰۰	۱۶۹	۱۵۶
اتحاد ملی	۱۰۰	۲۲	۲۳
شرکت لاهیجان بدون مسئولیت	۱۰۰	۳۲	۳۱
جبه آزاد	۱۰۰	۲۳	۲۳
بورورامپلاسمان هشتی	۱۰۰	۴۱	۴۰
شرکت بانوان	۱۰۰	۱۰۴	۱۰۲

هفته گذشته وضعیت بازار خیلی در هم بود. معاملات که در بازار علنی مکاره بهارستان میشد نمونه از معاملات و زدو بست های کلانی بود که عصرها پای منقل و میز قمار بعمل می آمد. بالاخره شرکت ملاغه توانست با خونسردی خودش را از ورشکستگی نجات دهد و ۶ کرسی بخرد. وضعیت شرکت فعلا رضایتبخش و امید بهبودی بیشتری نیز میرود زیرا ممکن است ده دوازده کرسی موافق تازه از اطراف برسد. اکثر مخالفتها که با شرکت ملاغه میشد بحساب تظاهر تازه بکرسی رسید گات و در دلها گذاشته شد. در هیئت عامله شرکت ملاغه سر و کله دو هفته باز سیاسی بی بو و خاصیت نیز دیده میشود که شاید از کرسیخانه تحویل شده باشند. میلیسپاک کارتل وضعیتش بی اندازه اسفناک است. در بداداره شدن کارتل همه متحد القولند و بعضی بیاد قضیه استاویسکی افتاده و نسبت هائی نیز میدهند که باید با تردید تلقی کرد. در هر صورت انتظار تغییرات مهم و اساسی در کارتل میرود. مخصوصاً در بازار مکاره بهارستان سهام کارتل فقط دوسه تا خریدار داشت. شرکت تضامنی ضیاء در قضیه انحصار اعانه آسیب دیدگان گران شکست خورد و سهامش با تین آمد. توده کمپانی نیز تنزل کرد. سوسیته آتونیم همهران نیز روپتنزل است. سندیکای خانه بدوشان فعالیتت ندارد. اتحاد ملی با خرید یکی دوسه سهم از شرکت ملاغه کمی ترقی کرد. شرکت لاهیجان وضعیتش خوب نیست. جبه آزاد ثابت است. بورورامپلاسمان هشتی با جدیت تمام مشغول مستحکم کردن موقعیت و وضعیت خودش است زیرا ممکن است رقابتها با آن شروع شود. شرکت بانوان از حراتش کاسته شده است.

درد دل باباشمل

(بقیه از صفحه ۳)

بندار دو سه کلمه هم بهت بگم و مرخص بشم. هیچ میدونی که با این کارائی که مدیر کل دواخونهات میکنه فردا تو این شهر فلوس هم پیدا نخواهد شد، هیچ میدونی که بچه های ماچائی را با کتی بیست تومان میخرن، در صورتیکه اگر تودست از این بازیهات ورداری و بنداری تاجرهای خودمونی که عقلشون بعض عقل همقطاراته خودشون وارد کنن باز ما خواهیم توانست چائی پاکتی سه تومان بخوریم؟

هیچ میدونی که در جنوب نقاره ها رو زدن و همقطارات نفری فقط نیم متر پارچه بمردم داده ان؟ حالا میخام بدو نم ا که بخودت سالی نیم متر پارچه میدادن چکار میکردی، با این دستمال جلو تو میگرقتی یا عقب تو؟ هیچ میدونی که پول دم دستگاه تو و دمبلیچه هاتو این کدا گرسنه ها که تو خیابون و ولون و ته سیکار جمع میکنن و یا اون پیره زنهای برهنه که برای صنار صدف بار بتو که مستخدم و نوکر مائی صاحب و از باب خطاب میکنن و از این سرخیابون اسلامبول تا اون سرش دنبالت میدون، میدان؟

اینو هم بدون که تو وردسات شاید هستن آدمائی که میخان راستی خدمتی بما کنن ولی حیف که ماهی همیشه از سرش میکنند.

مخلص کلوم میترسم روزی که از این مملکت بری نفرین به ملت گرسنه و برهنه معصوم که فدای سادگی و نجابتش شده بدرقه راه تو باشد.

هم ریش تو : باباشمل

بقیه روزنامه ها

مردان کار (شماره ۲۹۸)

بنده که نتخندیدم شما چطور. قلفلك اگر نکرفته است تکرار کنم تا بگیرد. باباشمل - قایده ندارد تا تو نخندی من نخواهم خندید، افکار ایران (شماره ۳۹) دولت مسئول است یا مستشاران؟ بابا شمل: نه دولت مسئول نه مستشاران، مسئول مجلس است که این دولتها را سر کار میآورد و به مستشاران اختیار تام میدهد



چرا کار تجارت را اول کردی؟ امگه میخوای چینی بندزن بشی که سه چهارروزه مترو از دستت زمین نینداری؟ - خدا عقلت بده، از روزی که مرشد تو کرسیخونه مته به... خشخاش گذاشت منم باین خیال افتادم که بلکه با این صنعت خودم بتو نم دور ۱۵۰ تو کرسیخونه جا کنم.

فراموش شد!
مواقفش کم شد
قشمش شد!
وان رستم شد؟
که جلسه در هم شد
د و کم، کم شد
صدر اعظم شد
شتر شد
اغچه
- روزی که وارد
یدم بر سر دو راهی
ت به بیراهه افتادم.
- من که از تهران
دیون لوا ساناتی ها
ی هستم.
- تمام دکترها دل
ت خارج شدند.
زدست عمو چر کیان!
ی دومشتری در بازار
که آمد کفش رامی
ی دیگر سی تومان
یات اقتصادی رفیقمان
مدرسه حقوق است
مثال بالا و ذکر لغت
ی ندارد. تعریف از
گر هم عطف با اولین
زمان برو برو ایشان
د، زیرا آذر با بچانیا
آقا ست. اما آمدیم
، باش تا مزدت را کف
بچکس راجع بوژرای
نداشت و تحمیلی نکرد
بب میکنیم که سر و
از کجا پیدا شد.
از عمل بکسی نمیشود
از عمل دستتان به ریش
بر یکی یکی تذکرات
دارم.
ات علنی و خصوصی را.

ستون خانمها

باز شما مردها هر جا می‌شینید بد گوئی از زنها بکنید و نقل مجلستون متلك گفتن بما باشه . معلوم میشه تنها بقاضی میرید و همش میخواستید حرف ناحسابی خود تو ترا بکرسی بشنوید . اصلا من نمیدونم چرا مردها عیب های خودشون را نمی بینن و اگه هزار کار خلاف شرع هم بکنن طاقت شنیدن يك كلمه حرف ندارن اما چهار چشمی مواظب زنها هستند که اگه خدای نخواستہ یکیشون باش را کج گذاشت هزار جور لیچار براش بیافن و کوس رسوائیش را سر هر کوچه و بازار بزنی .

یه چیزی که از ما زنها زیاد تو دهن شما مردها افتاده موضوع سند و سالونه که هر وقت چنته تون ته کشید و دیگه عیب و نقصی واسه ما نتونستید پیدا کنید فوری این یکی را پیش می کشید و میخواستید اینطور وانمود کنید که ما زنها باینده اینیم که خودمون را جوونتر نشون بدیم .

خوب حالا خیال کنیم این حرف شما درست باشه ، چشم بد دور خود شما که در این جور جاها رودست ما زده اید و اگه خدای نکرده یکی دست از پا خطا کنه و سند و سال شما را زیاد بگه فوری آتشی می شید و میخواستید زبون طرف را از بیخ درآرید .

برید تو کرسی خونه و به بینید این کرسی نشینها که گل سرسید شما مردها و چشم و چراغ ملتند سر همین سند و سال چه الم شنکه راه میندازن و با هم سر شاخ می شن . اون انفرمیة هزار قسم وایه میخورده و خط مرحوم ابوی را از لای کلام الله بیرون میکشه که چی ؟ برای اینکه خودش را کمی کوچکتتر بنمایونه . یا آن شمیر زاده قائمہ وقتی به ملت آبادی گفت شما آق معلم من بوده اید فوری بیارو بر خورد و گفت خیر من همشاکردی شما بودم . یا به روز ققاهت جلوی چشم چند تا همقطار و هزار تماشاچی برگشت بر حیمیان بیچاره توپ و تشر رفت و گفت : « میخام بدونم سن من بیشتره یا سن شما » .

یادش بخیر حاجی رئیس دوره گذشته هم همیشه بفکر صغر سن گرفتن بود و میخواست با به تیکه کاغذ خودش را جوون نشون بده . چرا جای دور بریم این حاجی ریش حنائی شوهر من که سن خر پیره را داره و الا نه بنقد یه باش لب گوره آنقدر دلش برای جوونی لك زده که روده هر کجی را که پیری او را برخش بکشه ذرع میکنه . طفلک حسنی جرات نمی کنه بهش حاجی آقا بگه فوری چشم زهره اش میره و میگه : « حاجی آقا و زهر مار بگو آقا داداش » . مختصر همه این شیرین کاریها که گفتم کار شما مردهاست و آنوقت اسم زنهای بیچاره بد نوم شده . اصلا تا حالا بگوشتون خورده که یه زنی بره صغر سن بگیره و اما شما مردها تا چیزی می شه فوری گیوه را ور می کشید و راه اداره سجل احوال را گز می کنید تا آنجا با مایه رفتن پول چند سال از سن مبارکتون کم کنید تازه همیشه هم دودزع و نیم زبونتون رو سر مادر ازه خوبه خوبه خجالت بکشید و دیگه اینقدر سر بسر مازنها نزارید .

۱ - زن حاجی

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود

صاحب امتیاز و مدیر مسئول : رضا گنجه

محل اداره : خیابان شاه آباد جنب کوچه ظهیر الاسلام تلفن : ۵۴-۸۶
مقالات وارده مسترد نمیشود . اداره در درج وحك و اصلاح
مقالات وارده آزاد است . بهای لوايح خصوصي و آگهیها با
دفتر اداره است :

بهای اشتراك

یکساله : ۴۰۰ ریال
ششماهه : ۱۰۰ »

بهای تک شماره یکروز پس از انتشار دو مقابل خواهد بود .

برای بچه ها

ملاغه به بین چه دورونه
.....
سر طویلله چراغونه
اون مستشار عینکی
با خودش حرف میزد تکی
میگف که این روزنومه جات
زال زالک قاطی میوه جات
شدت واسم می آخری
هر چی خودم را به کری
میزنم ، راحت نمی شت
بازم تو خیط تجریشن

آره جونم آ مستشار
ئی بچه دو دور دادار
ئی قد ز خود رضا شده
یه پا علی رضا شده
با اون قد به وجیش
زده دل منو آتیش
این خواجه حرم سرا
صاف وصوفه چون سر سرا
با ماشین راس و پیش
و ول می خوره مثل شیش
دنبال این و اون و این
هی میره بالا و پائین
هیچکسی جرئت نداره
با از خونه بیرون بذاره
بهش میگفت تقی ، تقی
چون اجل معلقی
زود خودشو میرسونه
بعد ماشینو وامیسونه

میگه آی ام میلیسپاسن (۱)
یامیگه ترکی بلیرسن (۲)
یامیگه جین دبری پانی (۳)
یامیگه که ایزد راسنی (۴)
یامیگه بن زور ماشری (۵)
یامیگه خانم حاضری
یامیگه زودی بارنس
شاتلاوا ، آخچیک ، سیرونس (۶)
یامیگه انظر حبیبی (۷)
یامیگه آچاهه بی بی (۸)
یامیگه چین چون چوچولو (۹)
دس کوچولو ، پاکوچولو
الغرض با یه زبونی
اونجو که حتما میدونی
اونو تو ماشین میاره
بعد باشورو گاز میداره

خجیاتم خوب چیزیه
درسه واز در دیزیه
حیای گر به پس کجاس
آ مستشار نیم زاپاس
این وضع کارو بار تو
اون وضع خوارو بار تو
این وضع قند و شکر
هم اون کرت هم این کرت
این وضع پارچه ت و قماش
با اون همه بریز و بیاش

۱- بزبان انگلیسی : من پسر میلیسپاس هستم
۲- بزبان ترکی : تر کی میدانی ؟
۳- بزبان لهستانی : سلام خانم
۴- بزبان روسی : سلام
۵- بزبان فرانسه : سلام عزیزم
۶- بزبان ارمنی : سلام ، دختر خیلی خوب
و قشنگیست .
۷- بزبان عربی : نگاه کن عزیزم
۸- بزبان هندی : خانم خوبی است
۹- بزبان چینی : (از انجمن روابط فرهنگی
ایران و چین باید تحقیق کرد)

هنوز پامون بی تمبونه

خدا ترا بجمبونه
لمبت که آب لمبوشده
واسه یه با هوو شده
ما این وسط مثال نمش
هی تو بکش ، هی اون بکش
اون کهرک و کره شامت
اون وردس بول آشامت
سر در نمیره از کارش
جنسایو سید تو انبارش
از وضع کار ملزومات
آدم میشه مبهوت و مات
بقول کاظم خوش مزه
که ریختش مثل آشیزه
چه امیده از اونجا که
هشتش علامتش که ، که
تا حالا این کار بردازت
که تودسکای ولنگ و ازت
نشونش که ، که بوده است
چه که که میل نموده است ؟
اون مستر رئیس سوخت
که این همه ذغال فروخت
چی کردی بیازار سیاه
جز اینکه روش شدش سیاه
کسی که روش ذغالیشه
البته روش سیاه میشه
اون باربری که دردونه س
سر چشمه آب و نونه س
از همه جا ها بد تره
خیلی زیاد خر تو خره
چون بارو باخر میبرن
خیلی خر اونجا میچرن
خدا بهمین چه دورونه

سر طویلله چراغونه
لاستیک که هرچی اونجاس
نمیدنش بیه هیچ کس
میزارش که یه روزی
ماشین مستر چلقوزی
واسه هزارمیت دغه
لاستیک بغداد ، از لفافه
واز بکنن زودی براش
تحویل بدن به نوکراش
ماشینا دولتی همه
دره اداره شون جمه
پیشخند متای سر بانئی
ماشین دارن هفتشائی
ولی اون د آفر پیره مرد
که موش واسه ماسفید کرد
ضبط میکنن ماشنشو
واسه آ مستر پیشیشو
پیاده وقتی را میره
دو چرخه زیرش میگیره
الان سه چار ماهه نوم
تورختخواب اصب تا شوم
درد میکشه این پیره مرد
رنکش شده یه پارچه زرد

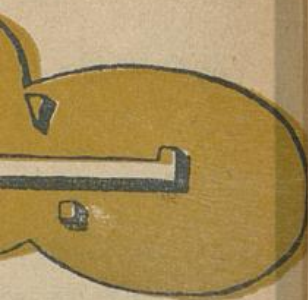
آقای ملاغه با شمام
صبرم دیگه شده تمام
این هلته بتو هیگه
اینارو دک بکن دیگه
خره ما واسه آسودگی
نداشتش دم از کره گی
مهندس الشعرا

۱- بزبان عربی : نگاه کن عزیزم
۲- بزبان هندی : خانم خوبی است
۳- بزبان چینی : (از انجمن روابط فرهنگی
ایران و چین باید تحقیق کرد)

۱- بزبان انگلیسی : من پسر میلیسپاس هستم
۲- بزبان ترکی : تر کی میدانی ؟
۳- بزبان لهستانی : سلام خانم
۴- بزبان روسی : سلام
۵- بزبان فرانسه : سلام عزیزم
۶- بزبان ارمنی : سلام ، دختر خیلی خوب
و قشنگیست .
۷- بزبان عربی : نگاه کن عزیزم
۸- بزبان هندی : خانم خوبی است
۹- بزبان چینی : (از انجمن روابط فرهنگی
ایران و چین باید تحقیق کرد)

۱- بزبان انگلیسی : من پسر میلیسپاس هستم
۲- بزبان ترکی : تر کی میدانی ؟
۳- بزبان لهستانی : سلام خانم
۴- بزبان روسی : سلام
۵- بزبان فرانسه : سلام عزیزم
۶- بزبان ارمنی : سلام ، دختر خیلی خوب
و قشنگیست .
۷- بزبان عربی : نگاه کن عزیزم
۸- بزبان هندی : خانم خوبی است
۹- بزبان چینی : (از انجمن روابط فرهنگی
ایران و چین باید تحقیق کرد)

۱- بزبان انگلیسی : من پسر میلیسپاس هستم
۲- بزبان ترکی : تر کی میدانی ؟
۳- بزبان لهستانی : سلام خانم
۴- بزبان روسی : سلام
۵- بزبان فرانسه : سلام عزیزم
۶- بزبان ارمنی : سلام ، دختر خیلی خوب
و قشنگیست .
۷- بزبان عربی : نگاه کن عزیزم
۸- بزبان هندی : خانم خوبی است
۹- بزبان چینی : (از انجمن روابط فرهنگی
ایران و چین باید تحقیق کرد)



سال دوم - شماره ۵



گفت من خیی